

## خاطره/ شهید اشرفی اصفهانی از زبان فرزندش، حجت‌الاسلام والمسلمین حسین اشرفی اصفهانی

۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۵ ساعت ۱۴:۵۱

هنگامی که رهبر انقلاب، نماینده‌ی امام خمینی رضوان‌الله‌علیه در جبهه‌های جنگ بودند، دو بار به منزل ما آمدند. در یکی از این دیدارها آقا چون با لباس نظامی و کلاه مخصوص بودند، پدرمان ابتدا ایشان را نشناختند. اما پس از چند لحظه مرحوم ابوی پرسیده بودند شما آقای خامنه‌ای هستید؟ آقا هم پاسخ می‌دهند بله و برای دیدن شما آمده‌ام.

### نخستین آشنایی

هنگامی که آیت‌الله بروجردی مرحوم پدر ما را به کرمانشاه فرستادند، حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای در مشهد بودند. آن موقع من در سفری به همراه مرحوم پدرم به منزل یکی از علمای بزرگ مشهد رفتیم. دهه‌ی محرم بود و چند نفر آن‌جا منبر می‌رفتند؛ از جمله آقای طبسی و رهبر معظم انقلاب. مرحوم پدر ما پای منبر ایشان نشستند و بعد به من گفتند این آقای «آسید علی آقا» عجب منبری خوبی است. آن موقع پدر ما در کرمانشاه، نماینده‌ی آیت‌الله بروجردی بودند و آقا را ندیده بودند. بعد از این که منبر تمام شد، آقا تشریف آوردند نزد پدر ما و از آن موقع ارتباط پدر ما و مقام معظم رهبری شروع شد. این ماجرا حدوداً به ۴۵ سال پیش بازمی‌گردد.

### هجرت به کرمانشاه به امر آیت‌الله‌العظمی بروجردی

شهید اشرفی اصفهانی به امر مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی و برای اداره‌ی حوزه‌ی علمیه‌ای که مرحوم آقای بروجردی در کرمانشاه ساخته بودند، از قم به این شهر اعزام شدند. در آن هنگام بنده در مدرسه‌ی فیضیه قریب به ۱۹ سال بود که با پدرم در حجره‌ای زندگی می‌کردیم و والده و اخوان و همشیره‌های من در اصفهان بودند. در واقع مرحوم پدر از نظر مالی قدرت پرداخت اجاره نداشتند که بتوانند خانواده را در قم سکونت بدهند.

البته مرحوم پدر تمایل داشتند که در قم بمانند اما آیت‌الله بروجردی به پدر فرمودند که من اگر استاد و مرجع تو هستم، می‌گویم وظیفه داری که بروی. مرحوم والد ما آمدند حجره و گفتند ما باید به کرمانشاه برویم و بدون این که با مادرمان در اصفهان صحبت کنند، آماده‌ی حرکت شدند.

با یک اتوبوس که ۲۴ روحانی برجسته از قم در آن حاضر بودند، به سمت کرمانشاه حرکت کردیم. خطیب مشهور مرحوم آقای فلسفی هم در این جمع بودند. وقتی به کرمانشاه رسیدیم، مثل وضعیت حکومت نظامی خیابان‌ها را بسته بودند و نیروهای نظامی با تجهیزات در خیابان بودند. مردم هم که مقلد آقای بروجردی بودند و به ایشان علاقه‌ی بسیار زیادی داشتند، برای استقبال از ما کنار خیابان‌ها ایستاده بودند و صلوات می‌فرستادند.

آمدیم و در حوزه‌ی علمیه مستقر شدیم. مرحوم والد ما ظهرها و شب‌ها در این محل نماز جماعت می‌خواندند. قریب سی سال ایشان در این مسجد و مدرسه نماز خواندند. حتی آن جمعه‌ای که ایشان شهید شدند، شب قبلش در مسجد نمازشان را خواندند و ظهر فردا بعد از اقامه‌ی نماز جمعه به شهادت رسیدند.

سر راه کربلا، می‌آییم کرمانشاه

شهید محراب مقید بودند که از افراد سرشناس و افرادی که به حضرت امام رحمه‌الله ارادت داشتند برای تبلیغ دعوت نمایند. لذا شخصیت‌هایی همچون آقای فلسفی، آیت‌الله جنتی، آیت‌الله یزدی، آیت‌الله گرامی، مرحوم کافی و مرحوم طالقانی به دعوت مرحوم پدر به کرمانشاه می‌آمدند و منبر می‌رفتند. به همین دلیل مرحوم پدر از آیت‌الله خامنه‌ای دعوت کردند تا برای سخنرانی و تبلیغ به کرمانشاه بیایند.

ایشان ابتدا از این دعوت استقبال کردند، اما بعدها چون فعالیت‌های ایشان در مشهد زیاد بود و جلسات زیادی هم داشتند و کم‌کم مبارزات ایشان علیه رژیم ستمشاهی هم شدت گرفت، به همین خاطر به مرحوم پدر پیغام دادند که فعلاً از آمدن به کرمانشاه معذورند. پس از انقلاب هم که رفت و آمد خانوادگی برقرار شد، وقتی والد ما برای آمدن به کرمانشاه از ایشان دعوت کردند، گفتند من گرفتارم و ان‌شاءالله زمانی که خواستیم برویم کربلا، سر راه می‌آییم کرمانشاه.

شما آقای خامنه‌ای هستید؟

هنگامی که رهبر انقلاب، نماینده‌ی امام خمینی رضوان‌الله‌علیه در جبهه‌های جنگ بودند، دو بار به منزل ما آمدند. در یکی از این دیدارها آقا چون با لباس نظامی و کلاه مخصوص بودند، پدرمان ابتدا ایشان را نشناختند. اما پس از چند لحظه مرحوم ابوی پرسیده بودند شما آقای خامنه‌ای هستید؟ آقا هم پاسخ می‌دهند بله و برای دیدن شما آمده‌ام. بعد که ایشان داخل منزل آمده بودند، والدی ما برایشان چای آوردند. والده تعریف می‌کردند که مرحوم پدر به دلیل کهولت سن، با دستانی لرزان یک چای و یک بسته گز جلوی آقا گذاشتند که بعدها نیز حضرت آقا به این خاطره اشاره کردند.

یک رأی دارم که آن را به شما می‌دهم

مرحوم پدر ما در سال ۱۳۶۰ وقتی متوجه شدند که قرار است آیت‌الله خامنه‌ای کاندیدای رئیس‌جمهور شوند، به ایشان زنگ زدند و فرمودند که من شنیدم شما قصد دارید برای ریاست‌جمهوری کاندیدا شوید و خواستم تصریح کنم که شما وظیفه دارید در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت کنید و ما هم با تمام وجود حمایت می‌کنیم. ایشان به مردم هم سفارش می‌کردند که شما به

نماینده‌ی امام رضوان‌الله‌علیه و نائب بر حق او رأی بدهید. می‌گفتند رأی به ایشان رأی به اسلام و قرآن است. این عین جملات ایشان است که به صورت کتاب هم چاپ شده است. بر همین اساس رأی آقا در کرمانشاه بعد از تهران از دیگر شهرها بالاتر بود.

در روز انتخابات وقتی بعد از خطبه‌های نماز جمعه صندوق‌های رأی را آماده کردند، ایشان گفتند می‌خواهم به کسی رأی بدهم که وارث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌علیهم‌السلام است و من با تمام وجود از او حمایت خواهم کرد. ایشان گفت من شخصاً یک رأی دارم و رأی خودم را به حجت‌الاسلام‌والمسلمین سید علی خامنه‌ای خواهم داد و بعد همه‌ی مردم صلوات فرستادند.

پیش از اعلام نتایج همان انتخابات هم آقای اشرفی اصفهانی فرمودند که قطعاً آقای خامنه‌ای نفر اول خواهد شد و در این موضوع شک نکنید. شب که تلویزیون اعلام کرد ایشان بیشترین رأی را آورده‌اند، شهید محراب رو به ما فرمودند: ماشین را آماده کنید؛ من می‌خواهم به تهران بروم و از نزدیک تبریک بگویم. ما این پیرمرد ۸۰ ساله را با ماشین به تهران بردیم. به دفتر حضرت آقا که رسیدیم، چون به ایشان گفته بودند که آقای اشرفی از کرمانشاه آمده‌اند و می‌خواهند حضوری به شما تبریک بگویند، آقا از دفترشان بیرون آمده بودند و دم در ایستاده بودند. من و اخوی هم همراه پدر بودیم. خلاصه آقا آمدند و دست حاج‌آقا را گرفتند و از پای پله‌ها ایشان را به داخل دفتر بردند. ایشان به مرحوم پدر ما فرمودند: حاج‌آقا من راضی نبودم از کرمانشاه به این‌جا بیایید. شهید محراب در جواب آقا فرمودند: من می‌خواستم بیایم و با شما دست بیعت بدهم که اگر من رأی به شما داده‌ام، کانه به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رأی داده‌ام.

پدر می‌گفتند: کسی که بعد از امام به درد اسلام می‌خورد، این سید بزرگوار است. کسی که سینه‌اش را سپر می‌کند، همین سید بزرگوار است. من باید از کسی حمایت کنم که تا لحظه‌ی آخر به درد اسلام بخورد و در مقابل کفر جهانی سینه سپر کند و هیچ‌کس بهتر از آقای خامنه‌ای چنین شایستگی را ندارد. این بیان شهید محراب است.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۱۰۴۴/خاطر-شهید-اشرفی-اصفهان-زبان-فرزندش-حجت-فرزندان-اصفهان-اشرفی-شهید-خاطر>